

عدالتخواهی که استبداد را به زندگی درسایه سفارت انگلیس ترجیح داد

۱۶ مرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۴۹

افرادی که بدون پیش‌داوری و تلقین قبلی، به مطالعه تاریخ می‌پردازند و مثلاً می‌بینند که قرارداد استعماری «رویترا» را که در تاریخ نظری ندارد، افراد مشروطه‌خواهی نظیر میرزا ملکم خان و میرزا حسن خان مشیرالدوله طراحی کردند.

آیت‌الله، شیخ فضل‌الله نوری نه تنها در صدر مبارزات آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه ملت ایران قرار داشت، بلکه به عنوان اسوه بیگانه‌ستیزی و خودباوری در تاریخ معاصر کشورمان همچنان می‌درخشد. در گفتاری که در ادامه می‌آید به نوع نگاه شیخ فضل‌الله نوری و مقوله غرب‌گرایی توجه شده است:

شیخ فضل‌الله نوری، نماینده جریانی می‌شود که غرب را صد در صد نفی نمی‌کند و از طرفی خواهان «فرنگی شدن از فرق سر تا ناخن پا» هم نیست و همچنین اصول اساس آن را با اصول و مبانی اسلام خلط و التقاط نمی‌کند، بلکه معتقد است که هر تحول و دگرگونی متناسب با تاثیرات تمدن غرب، بایستی با حفظ صورت و حقیقت دینی اسلام باشد، نه آنکه متضمن نابودی تدریجی عقیدتی و عملی اسلام شود.

وقتی شیخ شهید در باب نام مجلس فریاد برداشت که مگر قرار نبود نام آن را «اسلامی» بگذارند و خود عنوان «دارالشورای کبرای اسلامی» (مجلس شورای بزرگ اسلامی) را پیشنهاد کرد، مخالفان توطئه‌گرانه پاسخ دادند: اولاً «ملی» با «اسلامی» تفاوت ندارد و ثانیاً، اگر صفت «اسلامی» برای مجلس قائل شویم آن وقت نه تنها شامل حال اقلیت‌های اینجا نمی‌شود، بلکه نمایندگان را ملزم به محدودیت در چارچوب شرع می‌سازد.

در چنین وضعی او تنها بود؛ روحانیون مشروطه‌خواه که متحدان تقی‌زاده‌ها بودند، با تشویق منورالفکران فراماسون، او را به باد دشنام گرفتند و حتی ذهن علمای نجف را نیز مدتی نسبت به وی مشوب ساختند. آن‌ها این سفسطه مسخره را پذیرفته بودند که «آنچه اروپا دارد از اسلام است و حکومت مشروطه پیشنهادی فرنگ‌رفته‌ها نیز چیزی جز حکومت مشروط به اجرای قوانین الهی نیست. مفاهیمی مثل آزادی، مساوات، ترقی و تجدد نیز عین مضمون آیات مبارکه قرآن و احادیث شریفه نبوی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و روایات معصومین (علیه‌السلام) است و کلیه سخنانی که متفکرین اومانیست اروپا زده‌اند، هزار و چهارصد سال پیش توسط اولیاء دینی ما عیناً اظهار شده است.



یکی از بزرگترین رنج‌هایی که شیخ فضل‌الله متحمل شد از سوی هم‌لباسی‌هایش بود که «مشروطه» را با تفسیرهای عجیب و غریب، «اسلامی» تفسیر می‌کردند

وقتی روحانیت مشروطه‌طلب متحد منورالفکران چنین طرز تفکری داشت، عوام‌الناس پیرو آن‌ها نیز جز نشخوار در این سخنان - آن هم به طور ناقص - و دشنام و آزار و اذیت شیخ شهید کار دیگری را وظیفه شرعی خود نمی‌دانستند. بدیهی بود که در این میان قند در دل لاذه‌بها و فراماسون‌های دست‌اندر کار اب می‌شد و سیر اوضاع را بر وفق مراد خود می‌دیدند.

ما نمی‌دانیم دقیقاً شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن دوره چگونه بوده و شیخ چه می‌توانسته است انجام دهد. اما آنچه تاریخ گواهی می‌دهد آن است که وی پس از اتمام حجت‌ها و ارشادهای مکرر و اعلام خطرها و هشدارهای فراوان و بی‌حاصل، وقتی عمق توطئه انگلیسی مشروطه‌خواهی را با پوست و گوشت و استخوان خود حس کرد، از پاکسازی جبهه مشروطه‌خواهان ناامید شد و غریبانه از آنان کناره گرفت. البته این کناره‌گیری مورد سوء استفاده دستگاه مستبد وقت واقع شد و شیخ هم که هیچ نیروی بازدارنده‌ای را در برابر آن جریان عظیم هدایت شده از خارج نمی‌یافت، تا حدی ادامه وضعیت موجود را (مشروط به اجرای حدود و قوانین عادلانه اسلامی) مورد تایید قرار داد.

او که به تصدیق همه دشمنان خود، پیشتازترین و برجسته‌ترین فرد روحانی در قیام مردمی ضد استبدادی بود، موضع اخیر خود را چنین توضیح داد که: استبداد، «فاسد» است و این آقایان می‌خواهند «دفع فاسد به افسد» بکنند. به عبارت دیگر، وی استبداد را ساختمان پوشالی سنتی می‌دانست که پایه‌های آن بر ظلم و فساد داخلی قرار گرفته بود؛ اما زندگی زیر سقف همین خانه را بر ویرانی آن و زندگی زیر سایه دیوار سفارت انگلیس ترجیح می‌داد.

اگر به مجموعه مکتوبات و اعلامیه‌ها و لوایح شیخ فضل‌الله مراجعه فرمایید، تنفر از استبداد داخلی و نفی اصولی آن همواره آشکار و بارز است اما بیم و هراس وحشت از «تسلط خارجی بر عرض و جان و مال و ناموس مسلمانان» بر آن غلبه دارد.

شاید امروز ما بگوییم - و حتما خیلی‌ها هم می‌گویند - که بهتر بود شیخ شهید موضع مستقلی که منحصر به شخص وی بوده اتخاذ می‌کرد و تا پای شهادت خود از جانب هر طرف که باشد - پیش می‌رفت و برچسب حمایت استبداد را هم نمی‌خورد. البته این حرفی است و نظیر این گونه حرف‌ها هم فراوان می‌توان گفت، ولی لاقلاً به این نکته توجه باید داشت که شخصی مثل وی که نه تنها از طرف جناح‌های سیاسی مختلف فاسد و وابسته مورد بغض و کینه بود، بلکه از جانب همگنان خویش نیز محکوم به انزوا گردیده بود، گذشته از مساله شهادت خود که از دیرباز آن را پذیرفته بود - همواره به این مساله فکر می‌کرد که چگونه می‌تواند پیام خود را به مردم برساند و با استفاده از حداقل امکان ازادی بیان، افراد صادق روحانی و غیرروحانی را به حقانیت موضع خود و ماهیت استعماری انقلابی نمایان، واقف سازد. ماجرای چاپ حقیرانه لوایح او که با مضیقه فراوان صورت می‌گرفت، حکایت از استقلال و عدم وابستگی او به هر جناح سیاسی می‌کند.



بردار کردن شیخ فضل الله نوری، شاید تنها راه باقی مانده
برای او بود تا پیامش را به حاضران و آیندگان برساند

البته برای کسانی که فرمول «استبداد بد است و مشروطه خوب است» را بدون کمترین مذاقه‌ای در اطراف و جوانب مسائل تاریخی، به طور مطلق و در بست می‌پذیرند، این گونه سخنان آزاردهنده است ولی افرادی که بدون پیش‌داوری و تلقین قبلی، به مطالعه تاریخ می‌پردازند و مثلاً می‌بینند که قرارداد استعماری «رویترا» را که در تاریخ نظری ندارد، افراد مشروطه‌خواهی نظیر میرزا ملکم خان و میرزا حسن خان مشیرالدوله طراحی کردند و ناصرالدین‌شاه مستبد از امضای آن ابا داشت، و یا پدر مشروطه‌خواهان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، صریحاً نوکری روسیه تزاری را تنها راه سعادت ایرانیان می‌شمرد و میرزا ملکم خان معلم مشروطه‌خواهان نیز تنها طریق بهروزی ایران را آن می‌داند که «کمپانی‌های خارجی بیایند و هرچه می‌خواهند ببرند» و شاهان مستبد علی‌رغم همه انحرافات و مظالم و مفسد خود- در برابر این توصیه‌ها مقاومت به خرج می‌دهند، آنگاه نسبت به قطعیت و اطلاق فرمول مزبور در همه جا و همه وقت، تردید حاصل می‌کند.

با پیروزی مشروطه‌خواهان و پایان دوره استبداد صغیر، همگان دانستند که کار شیخ فضل‌الله و خط جریان اسلامی خاص او یکسره است. از این رو، قبل از سقوط تهران و به هنگامی که حلقه محاصره تنگ‌تر می‌شد، بسیاری از دوستان و حتی بعضی از دشمنان، وی را تشویق به پناهنده شدن به یکی از سفارت‌خانه‌های خارجی می‌کردند. غرض دوستان آن بود که جان او محفوظ و مصون از تعرض باشد و دشمنان نیز دو هدف را در مد نظر داشتند: نخست آنکه در بین مردم شایع کنند که وی فردی وابسته بود و آنچه می‌گفت نه براساس وحی محمد (ص) که بر طبق القائنات سفارت‌خانه‌های بیگانه بود؛ دیگر آنکه با پناهنده شدن وی، خود را از مدارای با او - که سازش‌ناپذیر بود- و یا اعدامش - که رسواکننده مشروطه‌خواهان بود- نجات بخشند.

اما شیخ به دوستان گفت فکر جان مرا نکنید و به دشمنان نیز پیام داد که به فکر خود باشید. لذا وقتی سفارت روس با احترام فراوان به او پیشنهاد پناهندگی داد نپذیرفت و گفت که برای شهادت آماده است. حتی وقتی سفارت پیشنهاد کرد که لااقل برای مصون بودن از خطر حمله مخالفان، پرچم روس را روی منزل خود به اهتزاز درآورید تا آن ساختمان مشمول مصونیت سیاسی سفارت روس گردد، شیخ شهید پاسخ داد که هرگز زیر «پرچم کفر» زندگی نکرده و نخواهد کرد. سپس هنگامی که خطر نزدیک‌تر شد، همین پیشنهادها را سفارت عثمانی مطرح ساخت و یادآور گشت که چون کشور عثمانی مسلمان است، محظوری برای ایشان در پناهندگی وجود نخواهد داشت و حتی شیخ می‌تواند به عثمانی یا عتبات مسافرت کند و در آن‌ها ساکن گردد، ولی جواب آن بزرگوار به همه اطرافیان آن بود که من مجرم نیستم که بخواهم از مجازات فرار کنم؛ بلکه کلمه حقی را اعلام کرده‌ام که با خون خود آن را امضاء خواهم کرد.



حسن تقی‌زاده از مهم‌ترین عوامل شهادت شیخ فضل‌الله؛
 نسل منورالفکران، از بزرگترین خطرانی بودند که
 شیخ مجتهد تهران آن‌ها را شناخت و افشایشان کرد

به هر حال، تهران فتح می‌شود و شیخ پس از یک جلسه گفتگو بر سر نحوه برخورد با او، پس از اصرار شدید تقی‌زاده بر شهادت
 وی، دستگیر می‌گردد و با یک محاکمه قلبی که صورت آن نیز موجود است، محکوم به مرگ می‌شود. رئیس دادگاه، آخوندی
 وابسته از سلسله علمای مشروطه‌خواه بود و پیرم‌خان ارمنی فراماسون هم نقشی شبیه دادستان ایفا می‌کرد که البته چیزی جز

شیخ فضل الله سریعًا و بدون هیچ گونه دلیلی محکوم به اعدام شد ولی قرار بر این گردید که اعدام او را تا روز سیزدهم رجب که روز ولادت امیرالمومنین علی (علیه السلام) است به تعویق اندازند. استدلال آن‌ها این بود که در سال‌های آینده مردم نمی‌توانند در این روز برای شیخ مراسم سوگواری منعقد کنند و یاد شهادت او را گرامی دارند.

این مساله نشان‌دهنده آن است که خائن‌ان مشروطه‌خواه تا چه اندازه آینده را افشاگر نقش توطئه‌آمیز خود و اثبات‌کننده حقانیت شیخ می‌دانستند و یقین داشتند که در آینده‌ای نه چندان دور، وجهه شیخ شهید، از حجاب اتهامات و برپسب‌های ناروا به در خواهد آمد و نور آن روشنگر راه مردمان خواهد شد.

خود شیخ هم به همین مساله ایمان داشت و لذا وقتی در پای چوبه دار عمامه را از سر او برداشتند و به میان تماشاچیان پرتاب کردند، خطاب به روحانیون مشروطه‌طلب حاضر و غایب گفت: امروز این عمامه را از سر من برداشته و فردا نیز از سر همه شما برخواهند داشت.

گواهی تاریخ نیز چیزی جز آن نیست، زیرا مشروطه‌خواهان، حتی قدرت تحمل روحانیون متحد خود را نداشتند و آن‌ها را یکی پس از دیگری از صحنه به در کردند، تا آنکه مجری خشنی مثل رضاخان را یافتند و زمام امور را به دست او سپردند تا یک‌شبه لباس روحانیت را از تن روحانیان و چادر را از سر زنان به در آورد.

منبع: مشرق

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۷۷۳۳/عدالتخواهی-استبداد-زندگی-در-سایه-زندگی-استبداد-عدالتخواهی>